|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 14  مدت زمان: 37.00 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.23 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 8.46 MB دانلود  أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين ٭ الرحمن الرحيم ٭ مالك يوم الدين ٭  ظهور مالكيت خداي سبحان در قيامت  اين آيهٔ مباركهٔ \*«مالك يوم الدين»\*(1) گاهي به اين صورت تفسير مي‌شد كه يوم الدين ظرف باشد و مالك به ظرف اضافه شده باشد. كه خداي سبحان مالك جميع اشياست روز قيامت و اين به آن معنا بود كه مالكيتش در روز قيامت ظهور مي‌كند. نه اينكه خداي سبحان الان مالك نباشد در آن روز مالك بشود. كه يوم الدين ظرف انكشاف و ظهور است نه ظرف ثبوت.  قيامت، مملوك خداي سبحان  گاهي اين طور تفسير مي‌شود كه خود يوم الدين مملوك باشد. خدا مالك روز جزاست. يعني روزي كه جزا ظهور مي‌كند خدا مالك است.  قيامت، روز ظهور همهٴ اسرار و حقايق دين  و عرض شد به اينكه اگر ما دين را مجموعهٴ حقايق و معارف الهي بگيريم، انسب است تا اينكه دين را خصوص جزا بدانيم. چون آن حقايق جزا را هم در بردارد. خدا مالك روزي است كه دين در آن روز ظهور مي‌كند. همهٔ حقايق دين در آن روز ظهور مي‌كند. يكي از آن حقايق دين مسالهٔ جزا و پاداش است. كه دين به همان معناي رايج خود باشد آن فراگير است، همهٔ‌ ابعاد را در بردارد كه يكي از آن ابعاد جزاست. چون «اول الدين معرفته». اگر اول دين و آغاز دين معرفت حق است، اين آغاز در آن روز ظهور مي‌كند تا انجام. اول و آخر دين در آن روز ظهور مي‌كند در آن روز روشن مي‌شود كه همهٔ اين معارف حقّ بود.  تعبير از ظهور كامل دين به «توفيه»  و اين را به استناد آيهٔ سورهٴ نور ممكن بود تأييد بكنيد، تأييد بفرماييد. آن آيه اين است، آيهٔ 25 سورهٴ نور است. بعد از اين كه فرمود زبان اينها و دست اينها و پاي اينها عليه اينها شهادت مي‌دهد، آنگاه مي‌فرمايد: \*«يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق»\*(2)؛ آن روز خداي سبحان دين حق اينها را توفيه مي‌كند. يعني تمام دين را به اينها ارائه مي‌دهد. نه يعني تمام جزا چون در ذيل همين كريمه فرمود: \*«و يعلمون أن الله هو الحق المبين»\*(3) اگر سخن دربارهٴ خصوص جزا بود، مي‌فرمود: و يعلمون أن الله هو القهار المنتقم يا شديد العذاب يا سريع الحساب و مانند آن. اما مي‌فرمايد آنها در آن روز مي‌يابند كه خدا حق مبين بود. يعني حقي بود روشن و آشكار. خطا برنمي‌داشت. تنها حق خدا بود و اگر نمي‌ديدند نه در اثر حجاب بود بلكه آنها پرده آويختند. نه اينكه او محجوب بود.  خداي سبحان محجوب نيست، پرده بر ديدگان است  خداي سبحان كه \*«نور السموات و الارض»\*(4) است، محجوب نيست. انسان تبهكار است كه نمي‌بيند. \*«و يعلمون أن الله هو الحق المبين»\*(5) در همين سورهٴ نور آيهٔ معروف نور هست كه \*«الله نور السموات و الارض»\*(6) خب اگر روشني آسمان‌ها و زمين و ظهور آسمان و زمين به خداي سبحان است پس خدا مخفي نيست. و اگر خفايي هست از آن بيننده‌هاست كه نابينايند آن چشمي كه بايد ببيند، آن را ندارد. و در قيامت اين حجابها كنار مي‌رود، انسان خداي سبحان را به خوبي مي‌بيند. و اول دين كه معرفت خداست، ظهور مي‌كند و چون اول دين كه معرفت خداست در آن روز ظهور كرد، همهٔ آثار دين هم در آن روز ظهور مي‌كند. يكي از آثار دين مساله جزاست. پس خدا مالك روز دين است. يعني روزي كه دين ظهور مي‌كند. چند امري كه اينجا مطرح است اين است كه خداي سبحان مخفي نيست. و اگر كسي خداي سبحان را نمي‌بيند، در اثر پرده‌ايست كه بر خود آويخته است. نه اينكه خداي سبحان محجوب باشد. امر بعدي آن است كه وقتي خداي سبحان در آن روز ظهور كرد با همهٔ اسماء جمال و جلال ظهور مي‌كند. هم معلوم مي‌شود كه او (ارحم الراحمين) است، هم معلوم مي‌شود كه او (اشد المعاقبين) است. و روز دين هم الان موجود است نه اينكه بعدها يافت مي‌شود و خدا الان مالك روز جزاست نه اينكه اين اسم فاعل به معناي استقبال باشد كه خدا الان مالك نباشد و بعدها مالك بشود. اين امور را يكي پس از ديگري به كمك آيات بعد آيات ديگر بايد حل بشود. اما از اينكه خداي سبحان حجابي ندارد، چون خودش را معرفي كرد، فرمود: \*«الله نور السموات و الارض»\*(7). اگر يك چيزي ظهور آسمانها و زمين باشد، و ظهور آسمانها و زمين با او باشد، او خفايي ندارد. اگر كسي خدا را نمي‌بيند چون خودش پرده آويخت. در سورهٴ كهف آيهٔ 100 و 101 اين چنين است. فرمود: \*«و عرضنا جهنم يومئذ للكافرين عرضاً»\*(8)؛ ما جهنم را بر كفار عرضه كرديم. كفار كيانند؟ \*«الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري»\*(9)؛ اينهايي كه چشمشان غطا داشت، حجاب داشت، يادم را نمي‌ديدند. معلوم مي‌شود ياد خدا ديدني است. از اينكه فرمود يادم را نمي‌ديدند نشانهٴ آن است كه اين چشم، چشم ظاهر نيست. چون چشم ظاهر ياد را نمي‌بيند. ياد را گوش مي‌شنود. نه چشم ببيند. معلوم مي‌شود اين چشم، چشم ظاهر نيست، و همان چشم درون است كه در سورهٴ حج فرمود: چشم درون عده‌اي كور است. \*«لا تَعْمَي الأبصار ولكن تَعْمَي القلوبُ التي في الصدور»\*(10) فرمود چشم ظاهري اينها بيناست، اما چشم باطن اينها كه در دل است آن كور است. معلوم مي‌شود خدا را بايد با دل ديد. نه با چشم ظاهر چون \*«لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار»\*(11) و اين چشم گاهي كور است، گاهي بينا. اگر كسي گناه نكرد، چشم دلش بيناست و مي‌بيند. و اگر كسي تبهكار بود، چشم درونش كور است و نمي‌بيند. خداي سبحان كفّار را فرمود: اينها كساني‌اند كه پرده جلوي چشمشان بود. \*«الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري و كانوا لا يستطيعون سمعاً»\*(12). چون دل همانطوري كه مي‌بيند، مي‌شنود. اگر تبهكار بود نه مي‌بيند و نه ياد خدا را مي‌شنود. فرمود: اينها توان شنيدن ياد ما را نداشتند. با اينكه حجت خدا بر همه تمام شده بود. خداي سبحان حجت را به همه رساند. \*«ليهلك من هلك عن بينة»\*(13) بشود. پس اينها ياد خدا را شنيدند اما آن گوش دل كه بايد بپذيرد را نداشتند، آن چشم دل كه بايد ببيند نداشتند. از اين گروه تعبير مي‌كند مي‌فرمايد: \*«صم بكم عمي فهم لا يعقلون»\*(14) بنابراين اگر كسي نمي‌بيند نه براي آن است كه خدا محجوب است بلكه براي آن است كه خود او در حجاب است. و اگر چنانچه اين حجاب برطرف بشود، هم اكنون مي‌شود خدا را ديد.  داستان ابي بصير و روايت رؤيت  مرحوم ابن بابويه قمي (رضوان الله عليه) در كتاب شريف توحيد صدوق، توحيدش نقل مي‌كند كه ابي بصير حضور امام صادق (سلام‌الله‌عليه) عرض كرد كه آيا مؤمنين خدا را در قيامت مي‌بينند؟ فرمود: قبل از قيامت ديده‌اند. عرض كرد كجا؟ فرمود: همان موطني كه خدا فرمود \*«ألست بربكم»\*(15). آنگاه به ابي‌بصير مي‌فرمايد مگر تو هم اكنون نمي‌بيني؟ به ابي‌بصيري كه نابيناست. چون ابي‌بصير نابينا بود. و اين لقب ابوبصير هم، كنيهٔ ابوبصير هم كنيهٴ نابيناهاست. نظير ابويحيي كه كنيهٴ عزراييل (سلام‌الله‌عليه) است. آنكه عامل مرگ است به او مي‌گويند ابويحيي. آنكه نابيناست به او مي‌گويند ابوبصير، يك كنيه‌ايست. فرمود: مگر تو نمي‌بيني هم اكنون؟! عرض كرد من اين حديث را از شما نقل بكنم؟ فرمود نه تو وقتي اين حديث را از من نقل كردي ديگري معناي اين رؤيت و إبصار را نمي‌بيند خيال مي‌كند منظور ابصار با چشم است و انكار مي‌كند و با انكار، قول معصوم و قول حق را رد كرده است. يا معنايش را، خيال مي‌كند ابصار ظاهري است گمراه مي‌شود. يعني براي هر كسي نمي‌ شود اين حديث را نقل كرد كه خدا را هم اكنون هم مي‌شود ديد(16). اين را دربارهٴ رؤيت مرحوم صدوق نقل كرد. بعد مي‌فرمايد: اخبار رؤيت كه وارد شده است «كلّها عندي صحيحة». چندين روايت از روايات رؤيت خدا را و لقاي خدا را ايشان نقل مي‌كند. بعد مي‌فرمايد ساير روايات كه در مسألهٔ رؤيت وارد شده است «كلها عندي صحيحه». و اما من اين روايات رؤيت را نقل نمي‌كنم، مبادا كسي خيال كند منظور آن است كه خدا را مي‌شود با چشم ظاهر ديد. براي اين ترس اين روايات را نقل نمي‌كند. اين كه خداي سبحان فرمود: \*«الله نور السموات و الارض»\*(17) در همان آيهٔ مباركهٔ نور ملاحظه مي‌فرماييد تنزيه هم همراهش هست. نوري است كه بوسيلهٴ او سماوات و ارض ظهورپيدا مي‌كند. قبل از سماوات و ارض اين نور هست و به وسيلهٔ اين، سماوات و ارض ظهور مي‌كنند. مثلي هم كه براي نور ذكر مي‌كند او را با قداست ياد مي‌كند. مي‌فرمايد: \*«الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكوة»\*(18) آنگاه در پايانش مي‌فرمايد: \*«يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم»\*(19)؛ خدا مي‌خواهد با اين مثل مردم را روشن كند و آشنا كند و آگاه كند. فرمود: \*«الله نور السموات و الارض»\*(20) مثل هم كه زد مثل الله نيست، مثل نور الله است. \*«الله نور السموات و الارض»\*(21) نفرمود مَثَلُه كمثل المشكوه، فرمود: \*«مثل نوره»\*(22) تازه اين نوري كه به عنوان مثال ياد شده است، اين نورِ نور الله است نه نور الله. آنگاه فرمود ما در حد يك مثل با شما سخن گفتيم، تا شما آشنا بشويد. منظور آن است كه مرحوم صدوق فرمود: تمام رواياتي كه در باب رؤيت وارد شده است، «كلها عندي صحيحهٴ» و من اينها را خوفاً نقل نمي‌كنم كه مبادا خيال كنند كه خدا را با چشم ظاهر مي‌توان ديد. از اين كريمهٴ سورهٴ كهف استفاده مي‌شود كه خدا را مي‌شود باچشم دل ديد و كافر در اثر كفر و گناهش محجوب است و غطاء در چشم دل كافر است، نه اينكه حق در پرده باشد. حق پرده‌اي ندارد. اگر پرده‌اي هست جلوي چشم معصيت‌كار است. نه پرده‌اي روي حقيقت حق. \*«الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري و كانوا لا يستطيعون سمعاً»\*(23) اين دربارهٴ اول دين كه معرفت خداي سبحان است. دربارهٴ جريان معاد هم مشابه اين تعبير را در سورهٴ (ق) دارد. چون خود جسم هم مِن السموات و الارض است. خدا نور نور هم هست. اين نوري كه روشن است، خدا نور اين نور هم هست. معلوم مي‌شود نوريست غير جسماني. اين نور اگر وجود نداشت، ظهور نداشت. نور مادامي ظهور دارد كه وجود داشته باشد. و وجودش را خدايي كه خالق كل شيء است اعطا مي‌كند. كه نورانيت اين نور هم به بركت هستي است كه از خدا دريافت كرد. او كه نمي‌تواند معاذ الله نور مادي باشد. چون فرمود: \*«ليس كمثله شيء»\*(24).  سؤال...  جواب: به معناي منور درست است ولي منظور اين است كه اگر نور به معناي نور ظاهري نيست، نيازي نيست كه ما اين نور را به معناي منوّر معنا كنيم. اگر نور باطني است «يا نور يا قدوس»(25) ديگر. خودش نور است و اگر نور هم روشن است به بركت هستي است كه خداي سبحان به او داد. \*«الله خالق كل شيء»\*(26) اين نور وقتي معدوم است روشن هم نمي‌كند. شب تار اگر نور نباشد فضا روشن نيست. نور مادامي روشن است و روشنگر كه موجود باشد. خداي سبحان كه خالق كل شيء است، به اين نور هستي مي‌دهد آنگاه روشن مي‌شود. و اگر هستي را از خداي سبحان دريافت نكرد، نوري نخواهد بود.  قيامت، هم اكنون موجود است  همين تعبير كه نشانهٴ تحقق قيامت است مثل ظهور مبدأ، دربارهٴ قيامت ياد شده است.  شواهد نقلي بر موجود بودن قيامت  الف . تعبير به غفلت دربارهٴ بي توجهي تبهكاران نسبت به معاد  در سورهٴ‌ (ق) آيهٔ 22 سورهٴ (ق) اين است كه وقتي متهم را در محكمهٴ عدل حاضر مي‌كنند و افراد را با سائق و شهيد مي‌آورند به او گفته مي‌شود: \*«لقد كنت في غفله من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد»\*(27) وقتي وارد صحنهٴ قيامت مي‌شود او را به جريان قيامت آشنا مي‌كنند. مي‌گويند: \*«لقد كنت في غفله من هذا»\*(28) او را به جريان قيامت و عذاب قيامت آگاه مي‌كنند. مي‌گويند اين حقيقت بود تو غافل بودي. اين جريان عذاب و جهنم بود تو از آن غافل بودي. غفلت در مورديست كه يك شيء موجود باشد مورد التفات نباشد. اگر شئيی معدوم باشد، نمي‌گويند مغفول عنه است. اگر شیئي موجود باشد و مورد التفات نباشد مي‌گويند مغفول عنه است. و اما اگر چيزي معدوم باشد رأساً كه مغفول عنه نيست. از اينكه خداي سبحان به اهل جهنم و به اهل عذاب و به اهل قيامت مي‌فرمايد: \*«لقد كنت في غفلة من هذا»\*(29) قيامت و صحنهٴ عذاب را نشانش مي‌دهند مي‌گويند اين بود و تو غافل بودي. معلوم مي‌شود مساله جهنم و قيامت الان موجود است، يك. و اگر كسي غافل نباشد نظير زيد بن حارثه هم اكنون مي‌بيند، دو. و هيچ چيزي جلوي ديدن را نمي‌گيرد مگر مساله گناه كه گناه حجاب است.  ب . مشاهدهٴ دوزخ براي صاحبان علم اليقين  اگر انسان تبهكار نباشد هم اكنون مي‌بيند. فرمود: \*«كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*(30) شما اگر چنانچه اهل علم يقين باشيد هم اكنون جهنم را مي‌بينيد. پس جهنم الان موجود است. و اگر يك معدومي بود كه انسان جهنم را نمي‌توانست ببيند. \*«كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*(31) هم اكنون مي‌بينيد. \*«ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم»\*(32)  ج . معراج رسول خدا﴿ص﴾ و مشاهده بهشت و دوزخ  و جريان معراج رسول خدا (صلي الله عليه و آله و سلم) نشانهٴ مصون بودن بهشت و جهنم است. حضرت در معراج بهشت را از نزديك ديد وارد بهشت شد از اهل بهشت باخبر شد. جهنم را از نزديك ديد و از اهل جهنم باخبر شد و غذاهايي كه آنها مي‌خورند و عذابهايي كه مي‌چشيدند همه را در معراج ديد. اگر معدوم بود كه در معراج، حضرت اينها را مشاهده نمي‌كرد.  د . داستان زيد بن حارثة (33)  جريان زيد بن حارثه كه به حضور رسول خدا عرض كرد (أصبحت... موقناً) و حضرت فرمود: حقيقت يقينت چيست؟ عرض كرد من جهنم و عباب اهل جهنم را مي‌شنوم. بهشت و متنعمين در بهشت را مي‌بينم. حضرت فرمود: «عبد نوّر الله قلبه»(34) و تثبيت كرد او را. دعا كرد او را. عرض كرد من الان جهنم و عباب، زوزه‌هاي اهل جهنم را مي‌شنوم. پس معلوم مي‌شود هم اكنون اين تبهكار جهنمي است و دارد راه مي‌رود. منتها خودش نمي‌بيند. قرآن تعبيرش اين است كه \*«و اما القاسطون فكانوا لجهنم حطباً»\*(35)، \*«يطوفون بينها وبين حميم آن»\*(36) بغتة انسان مي‌بيند داخل شعله است.  سؤال...  جواب: يعني ما به طرف آن نرفتيم.  بله يعني ما به طرف او نرفته‌ايم، پس ما به طرف آن نرفته‌ايم هنوز وارد نشديم. وارد قيامت نشديم نه اينكه او اصلاً معدوم است.  پس ما از نظر سير زماني بعداً خواهيم رسيد. درست است؟ پس قيامت، بهشت و جهنم الان موجود است. چه اينكه روايات دارد: «الجنة و النار مخلوقتان»(37) و جريان معراج هم تأييد مي‌كند. اينكه حضرت جهنم و بهشت را ديد كه از روايات معراج به خوبي استفاده مي‌شود. در اينكه نسبت به ما استقبالي است نه في نفسه، اين هم حرفي نيست. ما به تدريج به طرف قيامت مي‌رويم. پس او الان موجود است. اگر كسي از زمان فاصله گرفت و بالا آمد همانطوري كه عالم غيب است گذشته را مي‌بيند، با اينكه \*«ما كنت ثاوياً في اهل مدين»\*(38)، \*«و ما كنت بجانب الطور»\*(39)؛ خدا فرمود تو نبودي ولي جريان اين است. همهٔ اين صحنه‌ها را خداي سبحان نشان رسولش مي‌دهد، با اينكه گذشته الان معدوم است.  سؤال...  جواب: نه دو تا حرف است، قيامت آينده است اما دو تا حرف است؛ معدوم است، آينده‌اي كه معدوم است يا موجود؟ در موطن خود موجود است. اگر معدوم باشد كه مشاهده ندارد كه. حضرت در معراج مشاهده كرد، معدوم كه مشهود نيست. مثل اينكه جريان گذشته‌ها را با علم غيب مي‌داند. اگر يك چيزي الان در ظرف زمان براي يك موجود متدرج موجود نبود، نه به اين معناست كه او اصلاً معدوم است، اين شيء در موطن خود موجود است بالفعل و اين موجود مادي متحرك كم‌كم به او مي‌رسد. مثل اينكه صحن موجود است، يك كسي كه در خيابان است بعد از چند دقيقه به صحن مي‌رسد نه اينكه صحن معدوم باشد. ولي اين شخص بعد از چند دقيقه به صحن مي‌رسد.  سؤال...  جواب: نه، هم غايب را ببيند هم شاهد را. هم غايب را ببيند هم شاهد را. لنا معدوم قابل ديدن نيست. معدوم را كسي نمي‌بيند كه. بسيار خوب يعني، آن شيء الان در اينجا نيست. ما كه نبايد بگوييم قيامت در اين روز،  شخصي اشكال مي‌كند  جواب: نه منظور اين است كه شما مقدمات را بپذيريد، تا آنگاه به نتيجه برسيم. مقدمهٔ اوليٰ اين است كه معدوم بما أنّه معدوم، مشهود نيست. چيز معدوم را آدم نمي‌بيند كه. اين يكي. پس اگر جريان معراج مي‌گويد رسول خدا، ...  شخصي اشكال مي‌كند  جواب: نه در جريان معراج حضرت بالفعل قيامت را ديده است. پس بالفعل قيامت موجود است. چون معدوم كه مشهود نيست. يعني ديگران به تدريج به طرف قيامت مي‌روند. اينچنين است. پس بنابراين براي اينهايي كه در حركتند به تدريج قيامت آينده است. كه يوم القيامه براي اينها آينده است. و الا او در موطنش موجود است.  اگر يك كسي از ماضي و مستقبل بالا آمد، از زمان بالا آمد، همه را يك جا مي‌بيند ديگر. قيامت اين است. لذا در آن كريمه فرمود: \*«كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*(40) اگر علم اليقين داشتيد الان جهنم را مي‌بينيد. زيد بن حارثه به حضرت عرض كرد من الان جهنم و بهشت را مي‌بينم. و خداي سبحان هم به ما وعده داد فرمود: اگر مواظب خودتان بوديد هم اكنون جهنم و بهشت را مي‌بينيد. پس جهنم موجود است اگر موجود است يك مالكي دارد و خدا مالك اوست. بهشت موجود است، قيامت موجود است منتها ما به تدريج به طرف او مي‌رويم نه اينكه او معدوم است رأساً و بعداً موجود مي‌شود. اين اصرار براي آن است كه بعضي از مفسرين گفتند كه اين مالك اسم فاعل به معناي حال يا استقبال نيست به معناي مستمر است. اسم فاعل وقتي به معناي استمرار بود مي‌تواند با اضافه شدن صفت براي معرفه قرار بگيرد. و بعضي از مفسرين ديگر اشكال كرده‌اند گفتند به اينكه قيامت كه الان موجود نيست پس مالك در اينجا به معناي يملك است. و اسم فاعل وقتي به معناي استقبال شد، با اضافه كسب تعريف نمي‌كند. آنگاه نمي‌شود آن را صفت براي «الله» قرار داد كه معرفه است. اين را خواستيم عرض كنيم كه اين به معناي استمرار است.  سؤال...  جواب: بله ديگر آن وقتي كه اين جريان واقع مي‌شود هيچ كذبي براي آن نيست. تعبيرات قيامت اگر نشانهٴ آن است كه بعداً مي‌آيد يعني شما بعداً به قيامت مي‌رسيد. نه اينكه بعداً قيامت يافت مي‌شود. او موجود است بالفعل، شما به طرف اين موجود بالفعل به نام هدف مي‌رسيد، بعداً شما مي‌رسيد. شما الان در دنياييد، بساط دنيا كه برچيده شد شما وارد قيامت مي‌شويد. نه اينكه قيامت، جهنم، بهشت و مانند آن رأساً معدوم است و بعداً موجود مي‌شود. نه الان بالفعل موجود است شما بعداً به او مي‌رسيد. نه او بعداً يافت مي‌شود.  سؤال...  جواب: الان در برزخند ديگر. برزخ هميشه موجود است.  سؤال...  جواب: چون كساني كه وارد برزخ شده‌اند در يا «حفرة من حفر النيران»(41)اند يا «في روضه من رياض الجنه»(42)اند. آن هم بهشت و جهنم برزخي است. آن را هم مي‌بينند. حضرت كه وارد معراج شدند، هم بر برزخ اشراف داشتند هم بر قيامت كبري.  سؤال...  جواب: هر دو را ديگر. چون كسي كه به مقام او ادني رسيده است، \*«ثم دنا فتدلي فكان قاب قوسين او ادني»\*(43) همهٔ مراحل مادون، زير پوشش اشراف علمي اوست ديگر. همه را ديدند ديگر.  سؤال...  جواب: چطور. زيد بن حارثه به حضرت عرض كرد كه من ديدم. حضرت هم تشويقش كرد. فرمود: «عبد نور الله قلبه»(44).  سؤال...  جواب: مال رؤيت است نه مال اصل وجود. گويا من مي‌بينم و الاّ معدوم گويا برنمي‌دارد. يك وقتي انسان نزديك است خوب مي‌بيند، يك وقتي دور است مثل اينكه دارد مي‌بيند. اما بالاخره بايد موجود باشد. اگر هم با كاف تشبيه باشد او يقيناً بايد موجود باشد. منتها ديدن دو جور است؛ يك وقت انسان إنّه مي‌بيند، يك وقت كأنّه مي‌بيند. اما بايد موجود باشد در هر دو حال. و وعدهٴ قرآن كريم اين است كه: \*«لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*(45) اين وعدهٴ قرآن است. اگر جهنم موجود نباشد، معدوم باشد كه خوب همه در قيامت جهنم را مي‌بينند. ديگر علم اليقين لازم ندارد كه. قرآن نمي‌فرمايد به اينكه شما اگر مرديد قيامت و جهنم را مي‌بينيد \*«لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين»\*(46) مال دنياست. و الا در قيامت آن كه علم اليقين دارد، مي‌بيند آني هم كه يقين به عدم داشت، او هم مي‌بيند. آن هم كه شاك بود آن هم مي‌بيند. از اينكه قرآن فرمود: اگر علم اليقين داشتيد مي‌بينيد معلوم مي‌شود كه در دنياست و الا در آخرت همه مي‌بينند ديگر.  سؤال...  جواب: اين اول وارد جنت يا بهشت يا دوزخ برزخي مي‌شوند، برزخ بين دنيا و آخرت است، همهٔ احكام آخرت در برزخ نيست و بعضي از احكام آخرت در برزخ ظهور مي‌كند كه \*«من ورائهم برزخ الي يوم يبعثون»\*(47) منظور اين است كه وعدهٴ قرآن كريم اين است، فرمود: اگر علم اليقين داشته باشيد الان جهنم را مي‌بينيد.  سؤال...  جواب: بله ديگر \*«لو تعلمون علم اليقين»\* يعني الان اگر چنانچه علم اليقين داشته باشيد مي‌بينيد ديگر.  سؤال...  جواب: اين ديگر لو تعلمون خطاب است ديگر قدر متيقنش، حال است كه.  سؤال...  جواب: بسيار خوب بعداً علم اليقين پيدا كردي يعني امروز علم اليقين پيدا نكردي يكسال بعد علم اليقين پيدا كردي، بالاخره قبل از قيامت است.  سؤال...  جواب: آن ديگر شرط نمي‌خواهد كه كافر هم در قيامت بهشت و جهنم را مي‌بيند. آيه مي‌فرمايد اگر علم اليقين داشتيد مي‌بينيد. آن روز كه جاهل و عالم و شاك و همه مي‌بينند كه اينكه مي‌فرمايد اگر علم اليقين داشتيد مي‌بينيد معلوم مي‌شود هست. اگر انسان بايد بميرد تا ببيند، خب چه مؤمن باشد چه كافر باشد \*«لترون الجحيم»\*(48) اين براي ترغيب است، ترهيب است، براي اينكه انسان مواظب خود باشد. خب اگر منظور اين باشد كه اگر بميريد مي‌بينيد خب همه مي‌بينند هر كي مردند، مي‌بيند ديگر. چه آنهايي كه علم اليقين دارند چه آنهايي كه علم اليقين ندارند. از اينكه فرمود: \*«لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*(49) با اين تأكيد، معلوم مي‌شود الان هست ديگر. و آني هم كه مي‌فرمايد: «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً»(50) اگر پرده كنار برود براي من بي‌تفاوت است اين ارشاد به نفي موضوع است يعني بر من غطايي نيست. نه غطايي هست و اگر كشف غطا شد بي‌تفاوت است. اگر پرده را از چشم ديگران برداشتند براي من بي‌تفاوت است چون من هم اكنون درست مي‌بينم.  سؤال...  جواب: بله بهشت هم همينطوري است. چون قسمت مهم جهنمي را كه قرآن كريم خبر مي‌دهد، جهنم قيامت كبرا است و برزخ يك دري از جهنم كبرا به برزخ گشوده مي‌شود. كه در برزخ صبح و شام جهنم را نشان فراعنه مي‌دهند كه \*«يوم تقوم الساعه ادخلوا آل فرعون اشد العذاب»\*(51).  سؤال...  هـ . برزخ بايد بين دو عالم موجود باشد  جواب: اصلاً برزخ بين موجود و معدوم كه نيست. برزخ بين دو امر موجود است ديگر. اگر اين سومي معدوم باشد، فقط دو چيز موجود باشد؛ يكي دنيا، يكي برزخ، اين برزخ بين كيه؟ اگر گفتند برزخ است يعني بين دنيا و القيامه. اگر قيامت معدوم بود رأساً ديگر برزخ ندارد كه. خود برزخ يك سر پلي است كه دنيا را به قيامت كبرا وصل مي‌كند. و برزخ هر چه دارد در اثر شعلهٔ جهنم كبرا است. و الا از خود چيزي ندارد. يك دري باز مي‌كنند به حفره‌اي از حفر نيران اين مي‌كشد. يا دري از بهشت باز مي‌كنند وارد روضي از رياض برزخي مؤمن در قبر مي‌شود. اگر برزخ بعد از دنياست پس يقيناً بين دنيا و قيامت خواهد بود. قيامت بالفعل موجود است. اگر برزخ بالفعل موجود است، قيامت هم بالفعل موجود است.  سؤال...  جواب: نه ديگر اين آخر برزخ است، بالفعل. بالفعل متصف است بين البرزخ، برزخ بين الموجود و المعدوم؟! اينكه با ظاهر سازگار نيست. اگر برزخ، برزخ است يعني بين دنياست كه موجود است از يك طرف، و بين قيامت است كه موجود است از طرف ديگر. آنگاه مالك به معناي مستمر خواهد بود. نه مالك به معناي اسم فاعلي كه آينده يملك. بلكه الان يملك. چرا؟ چون وقتي يوم دين موجود شد، لابد له من مالك. چون يوم الدين كه واجب الوجود نيست كه مملوك كسي نباشد كه چون مراد از اين ملك، ملك تكويني است. يوم الدين هم مثل برزخ، مثل دنيا موجودي است ممكن. وقتي ممكن شد، مخلوق است. وقتي مخلوق شد، مملوك خداست. مملوك ذات اقدس اله خواهد بود. زير پوشش \*«له ملك السموات و الارض»\*(52) در مي‌آيد.  سؤال...  جواب: هم جسماني است هم روحاني. چون دو مرحله را قرآن خبر داد ديگر. نه دو قسم جهنم است، دو قسم بهشت. اين جهان كه نيست. در باطن اين جهان است. فرمود اين جهان را ما به هم مي‌زنيم آن وقت معلوم مي‌شود قيامت هست. اينجا نه، او مي‌بيند كه در اينجا نيست. آن كه ديد گفت در اينجا نديدم. نبايد اينجا باشد آخر اينجا دنياست. آن هم با چشم دنيايي كه نمي‌‌بيند. در دنيا يقيناً نيست. در قيامت است. بعد از قرآن كريم مي‌فرمايد: \*«يعلمون ظاهراً من الحياه الدنيا و هم عن الاخرة هم غافلون»\*(53) اين معلوم مي‌شود آخرت، باطن است. بالفعل حقيقتش را مي‌بيند ديگر. خودش وجود دارد با جسمش و با روحش. بله ديگر در جاي خودش هست و محيط به عالم هم هست. در قرآن كريم فرمود اينها ظاهر دنيا را مي‌‌بينند \*«يعلمون ظاهراً من الحياه الدنيا وهم عن الاخرة هم غافلون»\*(54) اين تعبير نشانهٴ آن است كه آخرت باطن دنياست ديگر. نه اصولاً قيامت با همهٔ گسترشش باطن دنياست؛ جهنمش، بهشتش، صحنه‌اش. \*«يعلمون ظاهراً من الحياه الدنيا»\*(55) اين يك جمله \*«و هم عن الاخره هم غافلون»\*(56) اين جملهٔ ديگر. اين نشانه‌اش آن است آخرت باطن دنياست ديگر. قهراً آن را با چشم باطني بايد ديد.  پس اگر قيامت بالفعل موجود است با همهٔ اين شواهدي كه در كتاب هست، با شواهدي كه در جريان معراج هست و مانند آن، پس مالك در اينجا به معناي يملك نيست كه آينده باشد. به معناي همان آن اسم صيغهٔ مشبه‌اي است، صفت مشبه‌اي است كه استمرار از او استفاده مي‌شود. چون فاعلي كه معناي استمرار از او استفاده بشود، با اضافه، كسب تعريف مي‌كند، مي‌تواند صفت باشد براي الله. اين مالك، مالك مطلق است نه اينكه چون قيامت الان معدوم است و بعداً موجود مي‌شود، خدا هم بعداً مالك خواهد شد. كه مالك فاعل به معناي مستقبل باشد و اگر به معناي مستقبل بود، ديگر با اضافه كسب تعريف نمي‌كند و مانند آن. حرف كشّاف درست است گرچه تحقيقي كه بايد كشاف مي‌كرد به اين قدرت شما در كشاف ملاحظه مي‌فرماييد نيست، اما اگر كسي بر صاحب كشاف اعتراض بكند بگويد به اينكه اين مالك در اينجا به معناي استمراري نيست و معناي آينده است، اين اشكال و اين اعتراض بر كشاف وارد نيست. مالك در اينجا به معناي مستمر است. يعني خداي سبحان دائماً مالك است آن شيء را، الان هم مالك است، گذشته هم مالك بود، آينده هم مالك است. چون قيامت موجود است و اگر موجود شد، مملوك خداي سبحان خواهد بود.  سؤال...  جواب: اگر يك باغي ساختند، گفتند اگر كسي انسان شريفي بود، ما او را وارد اين بوستان مي‌كنيم، يعني معنايش اين است كه در حين عمل هم بايد بچشد يا بعد از عمل بايد بچشد؟ بعد از عمل مي‌چشد اما باغ الان موجود است. علي اي حال آن يك مطلب ديگريست كه \*«و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو قرين»\*(57) آن مطلب ديگري است ولي جهنم و بهشت و قيامت الان بالفعل موجود است و چيزي كه بالفعل موجود است، مالك مي‌خواهد.  «و الحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (2) سورهٔ نور، آيهٔ 25.  (3) سورهٔ نور، آيهٔ 25.  (4) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (5) سورهٔ نور، آيهٔ 25.  (6) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (7) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (8) سورهٔ كهف، آيهٔ 100.  (9) سورهٔ كهف، آيهٔ 101.  (10) سورهٔ حج، آيهٔ 46.  (11) سورهٔ انعام، آيهٔ 103.  (12) سورهٔ كهف، ايه 101.  (13) سورهٔ أنفال، آيهٔ 42.  (14) سورهٔ بقره، آيهٔ171.  (15) سورهٔ اعراف، آيهٔ 172.  (16) توحيد صدوق، باب ما جاء في الرؤية، ح 20.  (17) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (18) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (19) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (20) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (21) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (22) سورهٔ نور، آيهٔ 35.  (23) سورهٔ كهف، آيهٔ 101.  (24) سورهٔ شوريٰ، آيهٔ 11.  (25) مفاتيح الجنان، دعاي كميل.  (26) سورهٔ رعد، آيهٔ 16.  (27) سورهٔ ق، آيهٔ 22.  (28) سورهٔ ق، آيهٔ 22.  (29) سورهٔ ق، آيهٔ 22.  (30) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (31) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (32) سورهٔ تكاثر، آيات 7 ـ 8.  ﴿33﴾ در منابع شيعي اين داستان به «حارثة بن مالك» نسبت داده شده است. مولوي اين ماجرا را در شعر خود به «زيد بن حارثة» نسبت داده است:  گفت پيغمبر صباحي زيد را كيف اصبحت اي رفيق با وفا  نقل مثنوي يا اشتباه است يا به نقل از كتب اهل سنّت گفته است؛ غزالي در احياء العلوم ﴿ج 4، ص 157﴾ و ابو الفتوح در تفسير خود ﴿ج 1، ص 43﴾ از زيد بن حارثه نقل كرده‌اند. ابن اثير در اسد الغابة ﴿ج 1، ص 651﴾ به حارثة بن سراقه و ابو نعيم اصفهاني در حلية الاولياء ﴿(ج 1، ص 242﴾ به معاذ بن جبل نسبت مي‌دهند. سيوطي در درّ المنثور ﴿ج 3، ص 163﴾ و علاء الدين علي متقي در كنز العمال ﴿36988 ـ 36989 ـ 36991﴾ همانند منابع شيعي به «حارثة بن مالك» نسبت مي‌دهند.  (34) اصول كافي، ج 2، ص 53.  (35) سورهٔ جن، آيهٔ 15.  (36) سورهٔ الرّحمن، آيهٔ 44.  (37) بحار، ج 8، ص 119؛ ... عن الرضا ﴿عليه السلام﴾، قال: قلت له يابن رسول الله: أخبرني عن الجنة والنار أهما مخلوقتان؟ قال نعم، ان رسول الله﴿صلي الله عليه وآله وسلم﴾ قد دخل الجنة و رأي النار لما عرج به الي السماء...  (38) سورهٔ قصص، آيهٔ 45.  (39) سورهٔ قصص، آيهٔ 46.  (40) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (41) مستدرك الوسائل، ج 2، ص 324؛ فقه الرضا (عليه‌السّلام) «و قُل إذا نظرتَ الي القبر اللّهمّ اجعله روضةً من رياض الجنّة و لا تجعلها حفرة من حفر النيران ...»  (42) مستدرك الوسائل، ج 2، ص 324؛ فقه الرضا (عليه‌السّلام) «و قُل إذا نظرتَ الي القبر اللّهمّ اجعله روضةً من رياض الجنّة و لا تجعلها حفرة من حفر النيران ...»  (43) سورهٔ نجم، آيات 8 ـ 9.  (44) اصول كافي، ج 2، ص 53.  (45) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (46) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 7.  (47) سورهٔ مؤمنون، آيهٔ 100.  (48) سورهٔ تكاثر، آيهٔ 6.  (49) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (50) بحار، ج 40، ص 153.  (51) سورهٔ غافر، آيهٔ 46.  (52) سورهٔ بقره، آيهٔ 107.  (53) سورهٔ روم، آيهٔ 7.  (54) سورهٔ روم، آيهٔ 7.  (55) سورهٔ روم، آيهٔ 7.  (56) سورهٔ روم، آيهٔ 7.  (57) سورهٔ زخرف، آيهٔ 36.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |